

## دیاسپورای خاورمیانه / شمال آفریقا و رویکرد احزاب راست‌گرا در برابر شکل‌گیری بحران‌های هویتی در کشورهای اروپایی

رضا ممدوحی<sup>۱</sup>

### چکیده

مهاجرت جوامع کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا به قاره اروپا به دلیل جنگ و ناامنی در دو دهه گذشته منجر به تشکیل گروه‌های دیاسپورا در جامعه اروپا گردید که این امر نگرانی فزاینده‌ای در جامعه اروپایی ایجاد کرده است. احزاب راست افراطی و دیگر احزاب سیاسی اعتقاد دارند که وجود دیاسپوراهای خاورمیانه و شمال آفریقا باعث ایجاد بحران‌های هویتی در سطح قاره اروپا خواهند شد. مطالعه کتابخانه‌ای حاضر با هدف بررسی تأثیر دیاسپوراهای خاورمیانه و شمال آفریقا در شکل‌گیری بحران‌های هویتی در کشورهای اروپایی و رویکرد احزاب راست‌گرا از دیدگاه روابط بین‌الملل نیز مقالات داخلی و خارجی، کتب و نظریه‌های دکترین روابط بین‌الملل را مورد بررسی قرار گرفت. پس از بررسی مفهومی، پیشینه مهاجرت کشورهای آفریقایی و خاورمیانه‌ای و رویکرد احزاب راست افراطی نسبت به دیاسپوراها نیز هویت و شاخص‌های آن مورد ارزیابی قرار گرفته است. یافته‌ها نشان داد که ایجاد عوامل بحران‌ساز هویتی و انحراف از عوامل زمینه‌ساز هویت جمعی نیز بحران هویتی را پدید می‌آورد. بحران هویتی جامعه اروپایی دارای دو بعد از جمله بحران هویت ملی- فرهنگی و بحران هویت ملی- سیاسی است. شاخص شناخت و اعتقاد نیز در هویت ملی- فرهنگی و شاخص روانی نیز در هویت ملی- سیاسی تأثیر دارد. همچنین رویکرد احزاب راست افراطی با بنیان‌های مختلف نشان داد که نسبت به دیاسپوراها دیدگاه مشترکی داشته و آن را خطری جدی برای هویت خود می‌دانند. با توجه به نیاز نیروی انسانی جوان و جمعیت رو به پیری جامعه اروپایی، وجود بحران هویتی حتی با مخالفت احزاب راست افراطی امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

**کلیدواژه‌ها:** دیاسپوراها، مهاجران به اروپا، هویت اروپا، خاورمیانه‌ای، شمال آفریقا.

<sup>۱</sup>. دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه سوربون پاریس.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۰۴

## Middle East / North African Diaspora and the Approach of Right-wing Parties Towards the Formation of Identity Crises in European Countries

Reza Mamdouhi<sup>1</sup>

PhD in International Relations  
University of Sorbonne

### Abstract

The migration from the Middle East and North Africa to Europe due to war and insecurity over the past two decades has led to the formation of Diaspora groups in Europe, which has raised growing concerns in the European society. Far-right parties as well as other political parties believe that the existence of Middle East and North African Diaspora will create identity crises across the Europe. The aim of this research paper is to examine the impact of Middle East and North African Diaspora on the formation of identity crises in European countries and the response of right-wing parties from the perspective of international relations, whereas the method of gathering research data and information is carried out through library studies, including but not limited to documents, books, major national and international journals and theories of the doctrine of international relations. After a conceptual study, taking into consideration the migratory background of African and Middle Eastern countries and the reaction of far-right parties to the Diaspora, identity and its contributing parameters have also been evaluated. Findings of the paper show that the creation of contributory factors to identity crisis and deviation from the underlying factors of collective identity also bring about identity crisis. The identity crisis of the European society has two dimensions, namely national-cultural and national-political identity crisis; while the parameters of cognition and belief affect national-cultural identity, the psychological ones have an impact on national-political identity. Furthermore, the response of far-right parties from different political strands shows that they hold a common view of the Diaspora and consider it a serious threat to their identity. Given the need for young labor force and the aging population in Europe, an identity crisis will be inevitable despite the opposition of far-right parties.

**Keywords:** Diasporas, Migrants in Europe, European Identity, Middle East, North Africa.

### مقدمه

مهاجران و پناهندگان کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در سراسر جهان پراکنده شده‌اند که این آمار به‌طور عمده در کشورهای اروپایی نیز بسیار چشم‌گیر است. از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵، میزان مهاجرت در سطح جهان از ۲۵ میلیون نفر به ۵۴ میلیون نفر رسیده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد جنگ سوریه در سال

<sup>1</sup>. Corresponding Author: rmmamdouhi@gmail.com

۲۰۱۱ و درگیرهای مسلحانه افغانستان، عراق، یمن، مصر، لیبی و سودان همچنین ظهور گروه‌های افراطی و بنیادگرا نظیر داعش همچنین فشارهای اقتصادی، خاورمیانه و شمال آفریقا را به منطقه‌ای آشفته و بحران‌زده تبدیل کرده است که این بحران‌ها دلیل اصلی مهاجرت اجباری بشمار می‌روند (Baser & Amira, 2019).

به نقل از گزارش بین‌المللی مهاجرت سازمان ملل در سال ۲۰۱۹ نیز آمار مهاجرت به قاره اروپا طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۹ از ۵۷ به ۸۲/۳ میلیون نفر افزایش یافته است. (Report International, 2019; p.4 & international migration wallchart, 2019). در پی افزایش مهاجرت اجباری از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا به خاطر نابسامانی‌های امنیتی و اقتصادی نیز تعدادی از مهاجران ارتباط خود را با وطن اصلی خود قطع نمی‌کنند و حتی در مواردی که امکان ارتباط فیزیکی وجود نداشته باشد در قالب‌هایی چون داستان‌سرایی و آیین‌های فرهنگی این ارتباط را حفظ می‌نمایند. جوامعی که همچنان ارتباط خود را با وطن اصلی‌شان حفظ کرده‌اند نیز با افرادی که برای شروع یک زندگی جدید مهاجرت کرده‌اند، دارای تفاوت‌هایی بسیاری هستند (Butler, 2001, p.190). وجود افراد دارای ارتباط فیزیکی و غیر فیزیکی با وطن خود در بین مهاجران نیز دارای پیامدها و بازتاب‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی است (Ekhtiari et al., 2018, p.75). همچنین باعث شکل‌گیری دیاسپورای جدید در کشورهای میزبان اروپایی می‌گردد (Bahar & Halperin, 2019).

در جهان پست‌مدرن امروزی، دیاسپورا یا آوارگی قومی و پان‌دیاسپورا خواه به اجبار و یا داوطلبانه، نقشی اساسی در تعیین سیاست کشورهای میزبان دارند (Hatami, 2017, p. 68). پان دیاسپورا (Rafael & Diaspora, 2010, p. 2) مردمانی که ریشه در کشورها و جاهای مختلفی دارند، اما به دلیل نزدیکی اجتماعی و فرهنگی در محیط مشترک جدیدشان نظیر مسلمانان بودن که هویت جمعی مشترکی را بروز می‌دهند به کار می‌برند (Ashraf Nazari & Salimi Borhan, 2016, p.174). نیاز اروپا به نیروی انسانی جوان طی سال‌های اخیر نیز یکی از علل جذب جمعیت مهاجرین از سایر کشورها است. دیاسپورا به عنوان نیروی انسانی مؤثر در هدف‌های توسعه‌ای و به‌مثابه یکی از عوامل اصلی سرمایه انسانی در روند توسعه اقتصادی و اجتماعی محسوب می‌شود. از طرفی احراز هویت و انسجام اجتماعی از جمله سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و بخش بنیادی توسعه پایداری در قاره اروپا است (Ashtarian, 2003, p.10). همچنین هویت به عنوان عامل کنترل‌کننده توسعه و تضمین‌کننده پایداری فرهنگی در کشورهای اروپایی است (Parvaneh & Tavakoli, 2014, p. 24).

شاخص ارزشی - هویتی عامل تأثیرگذاری است که باعث می‌گردد تا دیاسپوراها در کنار ارتباط و اختلاط با میزبان همواره تلاش می‌کنند از هضم شدن در فرهنگ حاکم اجتناب کرده و هویت خود را برمدار یک هسته ارزشی تمایز بخش بازتعریف کنند. این شاخص مهم در کنار ارتباط و اختلاط هم‌زمان دیاسپوراها با جوامع میزبان، آن‌ها را قادر به پدید آوردن شبکه‌های اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی بانفوذی کرده است. عامل تعیین‌کننده‌ای که متناسب با اقتضائات زمانی و مکانی می‌تواند تأثیرات مثبت یا منفی بزرگی بر سازوکارهای فرهنگی، سیاسی، امنیتی، اقتصادی و علمی داشته باشد. نکته مهم این است که دامنه این اثرگذاری‌ها شامل هر دو کشور وطن و میزبان خواهد بود (Bahmani, 2017, p. 101).

سؤالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که با وجود دارا بودن شاخص‌های ارزشی - هویتی دیاسپوراها و تأثیرگذاری آن در عرصه‌های مختلف از جمله سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آیا در شکل‌گیری بحران‌های هویتی در اروپا می‌توانند نقشی داشته باشند؟ همچنین تأثیرات آن‌ها چگونه خواهد بود؟ با توجه به محدودیت مطالعات انجام‌شده در حوزه بحران‌های هویتی ناشی از وجود دیاسپورا و پراکندگی مطالعات در کشورهای مختلف، هدف پژوهش حاضر بیان تأثیر و نقش دیاسپورای خاورمیانه و شمال آفریقا در شکل‌گیری بحران‌های هویتی در کشورهای اروپایی در طی یک دهه اخیر است.

#### چارچوب مفهومی

دیاسپورا به عنوان عنصر کلیدی بحث این مطالعه ریشه یونانی دارد و از ترکیب دو کلمه "دایا" به معنای وسط و "سپرو" به معنای از هم جدا شده یا پراکنده گشته تشکیل شده است. اخیراً این موضوع به طور چشم‌گیر مورد توجه محققان و پژوهش‌گران حوزه‌های مختلف قرار گرفته است (Bahmani, 2017, p. 96). همچنین به لحاظ مفهومی و تعریف بسیار ساده، دیاسپوراها را می‌توان این‌گونه تعریف کرد که "اعضای جوامع قومی و ملی که وطن خود را ترک کرده‌اند اما ارتباط خود را با آنجا قطع ننموده‌اند" نام دیاسپوراها نیز جمعیت‌های فراملی‌گرا را در ذهن متبادر می‌نماید (Ionescu, 2006, p. 13). ارتباط دیاسپورا با سرزمین مادری که می‌تواند یک کشور یا وطن قومی یا یک منطقه دینی باشد، با تکنولوژی‌های ارتباطی - اطلاعاتی گسترش یافته در جهان امروز تسهیل شده است. به همین دلیل، دیاسپوراها ارتباط تنگاتنگی با تحولات جوامع خویش و جنبش‌های اجتماعی فعال در آن‌ها دارند. آزادی‌های فردی و اجتماعی در دموکراسی‌های غربی نیز، فرصت‌های زیادی برای ایفای نقش‌های چندگانه دیاسپوراها پیدا کرده و گاهی در عرصه سیاست ملی و بین‌المللی به بازیگری تأثیرگذار تبدیل شده‌اند.

این کارکردهای چندگانه، به تناسب دیاسپوراها متفاوت است. بخشی از مردمان یک دیاسپورا ممکن است جذب محیط و کشور میزبان شوند؛ اما برخی نیز، به کشور یا سرزمین اصلی (وطن) خود تعلق خاطر و سعی در تمایز خود با دیگران دارند. نهادهای تأسیسی و فعالیت‌هایی که آن‌ها انجام می‌دهند، با پیوند مستقیم و غیرمستقیم با سرزمین اصلی، شکل یک خاص‌گرایی گروهی و جاودانی به خود می‌گیرد. برخی از صاحب‌نظران، بین دیاسپورای دارای دولت یا بدون دولت یا دیاسپورای قومی با دینی تفاوت قائل می‌شوند. ویلیام سافران<sup>۱</sup> برخی ویژگی‌های دیاسپورا را این‌گونه برمی‌شمارد (Ashraf Nazari & Salimi : Borhan, 2016, p.173)

۱- یک اجتماع یا گروه، با اینکه از محل جغرافیایی خود دور هستند، اما دارای دید، حافظه،

اسطوره‌های مشترک در مورد سرزمین اصلی (وطن) خود هستند.

۲- غالب این گروه جمعی به این مسئله اعتقاد دارند که هرگز از سوی جوامع میزبان پذیرفته نخواهند شد؛ بنابراین، سعی در برآوردن نیازهای اجتماعی و فرهنگی خود به شکل مستقلی خواهند شد.

۳- نسل اول و نسل‌های دیگر، امید بازگشت به سرزمین اصلی را در شرایط مطلوب دارند؛ حتی برخی از آن‌ها در حال رفت‌وآمد بین کشور اصلی و میزبان خود هستند.

۴- آن‌ها به همراه خودآگاهی جمعی و انسجامی که می‌تواند به آن‌ها انگیزه فعالیت در راستای علایق یا منافعشان را بدهد، حمایت از سرزمین اصلی خود را حفظ کرده‌اند (Roza, 2004, p. 54)

همان‌طور که در سطور بالا نیز اشاره شد، دیاسپورا از نظر لغوی به معنای پراکنندگی است؛ اما با توجه به این که پدیده مهاجرت همواره یکی از عناصر برجسته در تاریخ آوارگان قومی در قرن بیستم است، در ادبیات علوم سیاسی از مهاجرت‌های گسترده قومی و مذهبی ناشی از خشونت ساختاری با اصطلاحاتی مانند دیاسپورا و ترانس ناسیونالیسم یاد می‌شود (Hatami, 2017, p. 67). راجرز برای‌یکر عناصر کلیدی مشخص‌کننده دیاسپورا را پراکنندگی در فضا، گرایش به سرزمین اصلی و حفظ مرزها که به یک گروه جمعی یا اجتماع اقلیت مهاجری اجازه می‌دهد که خودش را در برابر دیگران تعریف کند، می‌داند. بر این

<sup>1</sup> William Safran

اساس، برابیکر، سه عنصر اصلی و تشکیل‌دهنده دیاسپورا را پراکندگی، سوگیری به سمت سرزمین مادری و حفظ حریم می‌داند (Brubaker, 2005, p. 4-6).

محققان مختلف نیز تعاریف متفاوتی را برای دیاسپورا ارائه دادند از جمله بعضی از محققان مانند آندرسون<sup>۱</sup> دیاسپورا را گروهی از نخبگان می‌داند که برای ایجاد هویت استراتژیک فعالیت می‌کنند. همچنین در تعریف دیگری از ساfran<sup>۲</sup>، آن‌ها را گروهی از مردم می‌داند که در فراسوی مرزهای شان زندگی و حیات خود را ادامه می‌دهند (Khani, 2017, p. 5). حقیقی در مطالعه خود نیز دیاسپورا اقلیت قومی می‌داند که دارای حس وطن‌پرستی بوده و در این راستا جهت رسیدن به اهداف خود در سرزمین مادری فعالیت می‌کنند (Sheffer, 1986, p.3). حق پناه دیاسپورا را حاصل الزامات سیاسی و محدودیت‌های قومی و مذهبی می‌داند (haghpanah, 2008, p. 205). ساfran نیز مدل مفهومی را برای تبیین یک دیاسپورا ارائه نمود. در این مدل نیز عوامل اصلی از جمله تاریخ پراکندگی، حافظه تاریخی و مکانی که ریشه هویت فرد در آنجاست، بیگانگی در کشور جدید، تمایل به بازگشت به وطن، حمایت مداوم وطن و حس تعلق و هویت جمعی به‌مثابه یک گروه است (Safran, 1991, p. 83). مطالعات نشان می‌دهد که سه رویکرد اساسی در مطالعات دیاسپوراها وجود دارد. رویکرد سنتی تأکید بر آن دارد که جهانی‌شدن همراه خود تغییراتی را به وجود آورده است (Cohen, 1992, p.265). رویکرد دوم به شرایط اجتماعی دیاسپوراها و فرآیندهای خودشناسی فراملی در ارتباط با دول میزبان و قومیت محلی تکیه دارد. رویکرد سوم نیز به بررسی فعالیت آوارگان اشاره دارد (Shain & Barth, 2003, p.109). البته مکتبی که رویکرد سوم را جزئی از اعتقادات خود می‌داند معتقد است که آوارگان قومی، بازیگران سیاسی فعال هستند؛ که در ترویج هویت‌های رقیب در کشور مستقلی که در آن اقامت دارند فعال می‌باشند. (Adamson, Demetriou, 2006, p. 499).

به‌طور کلی می‌توان بیان کرد که ناسیونالیسم در ایجاد دیاسپوراها شکل می‌گیرد و جوامع دیاسپوراها، تأثیر زیادی بر روی گفتمان و سیاست سرزمین می‌گذارند. رویکرد اصلی دیاسپوراها نیز تمرکز بر روی هویت جمعی است (Bauboker & Thomas, 2004, p. 21). ایده‌ها، عقاید و افکار نیز سازنده هویت هستند. به

<sup>1</sup> Anderson

<sup>2</sup> Safran

همین خاطر حضور دیاسپوراهای خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا باعث نگرانی فزاینده اروپاییان شده که از استحاله هویت ملی آن‌ها به دست مهاجران و یا دیاسپوراهای خاورمیانه و شمال آفریقا بیمناک هستند.

### پیشینه تحقیق

در طول دو دهه اخیر که از ناآرامی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا می‌گذرد مقالات متعددی به نگارش درآمده است. به نظر می‌رسد که این ناآرامی‌ها نه تنها کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را دستخوش تغییر کرده است بلکه کشورهای اروپا هم از این تغییر در امان نبودند. پیشینه موضوع تأثیر دیاسپورای خاورمیانه و شمال آفریقا در شکل‌گیری بحران‌های هویتی در کشورهای اروپایی و رویکرد احزاب راست‌گرا را می‌توان در قالب مقالات و گزارش‌های محافل مختلف دانشگاهی، مراکز پژوهشی، اندیشکده‌ها، و رسانه‌ها پیگیری نمود.

جوادی<sup>۱</sup> و همکارانش (۲۰۱۷) در مقاله‌ای تأثیر مهاجران مسلمان بر تقویت احزاب راست افراطی اروپا بیان می‌کند که مهاجران مسلمان پس از زندگی در اروپا در پذیرش فرهنگ جدید مقاومت نشان می‌دهند. همچنین احزاب راست افراطی حضور مهاجران را نوعی تهدید برای هویت و آینده فرهنگی قاره اروپا می‌دانند. او اعتقاد دارد که احزاب راست افراطی نسبت به مسئله مهاجران و هویت ملی دیدگاه مشترک دارند و مسئله دیاسپوراها و مخالفت با حضور آنان صرفاً به عنوان ابزاری برای جذب افکار عمومی در انتخابات نبوده بلکه این موضوع دغدغه فکری و اعتقادی آن‌ها است. همچنین حضور مهاجران در دو دهه گذشته موجب تقویت احزاب راست افراطی در سیاست قاره اروپا گردید. حاتمی<sup>۲</sup> (۲۰۱۷) در مقاله‌ای بازخوانش جغرافیایی از دیاسپورا را مورد بررسی قرار داده و بیان کردند که: دیاسپوراها در بحث هویتی نیز بر روی هویت جمعی تمرکز می‌کنند همچنین علاوه بر اینکه می‌توانند عوامل توسعه در کشور مهمان باشند هم‌زمان می‌توانند به عنوان عوامل تنش‌زا و تعارض در کشور اصلی هستند. آن‌ها نقش اساسی در تعیین سیاست‌های کشورهای میزبان و یا مهمان دارند. اختیاری امیری<sup>۳</sup> و همکارانش (۲۰۱۸) در مقاله‌ای مهاجران خاورمیانه‌ای و امنیت اروپا را دارای وجه ارتباط می‌دانند. نویسنده در این تحقیق علل مهاجرت را با توجه به اوضاع نابسامان کشورهای خاورمیانه و آفریقا به چهار دسته تقسیم می‌کند. همچنین بیان می‌کند:

<sup>۱</sup> Javadi, A.

<sup>۲</sup> Hatami M. R.

<sup>۳</sup> Ekhtiari Amiri R.

مهاجرت یک پدیده اجتماعی است که دارای پیامدهایی از جمله اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی است. در بلندمدت مشهودترین اثری که مهاجران به لحاظ اجتماعی بر جای می‌گذارند ایجاد اقلیت‌های قومی در کشور میزبان است. ورود مهاجرانی با فرهنگ‌ها و قومیت‌های متفاوت به جوامع یک دست و متجانس، آن‌ها را به جوامع چند قومیتی و چند فرهنگی تبدیل نماید. موضوع مهاجرت در نگاه صاحب‌نظران به مثابه چالشی علیه هویت ملی کشورهای اروپایی بوده و باعث تضعیف تمدن غرب و همگنی اجتماعی است. تعارض آشکار میان ارزش‌های مهاجران خاورمیانه و آفریقا با جامعه اروپا باعث چالش‌هایی در جامعه اروپایی گردیده که بسیاری از مردم و احزاب خواستار محدود کردن ورود مهاجران به قاره اروپا شدند.

لادانی و قبادی<sup>۱</sup> (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوان مهاجرت مسلمانان کشورهای شمال آفریقا به فرانسه از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴: فرصت یا تهدید؟ بیان می‌دارد که: دیاسپوراهای کشورهای شمال آفریقا غالباً مسلمان هستند، با توجه به تفاوت‌های هویتی، مذهب آنان برای فرانسه مهم‌ترین چالش محسوب می‌شود. وجود دیاسپوراها پیامدهای دیگری از قبیل مسئله تروریسم، گوناگونی فرهنگی و معضل بیکاری نیز برای جامعه فرانسه در بر دارد. ربکا فریدمن<sup>۲</sup> و مارکوس تیل (۲۰۱۲) در مقاله‌ای با عنوان هویت و فرهنگ اروپایی: روایت‌های متعلق به فراملی، ضمن بررسی جنبه‌های فرهنگی شکل‌گیری هویت فراملی و پرداختن به چرایی وجود و تلاش برای یافتن هویت مشترک در اروپا، می‌نویسد که حس وحدت و تعلق به اروپا در مناطق جغرافیایی مختلف نیز رو به کاهش است. میر جابری و همکاران نیز ضمن بیان چالش‌های هویتی پیشروی جامعه اروپایی نیز به نقل از بری<sup>۳</sup> (۲۰۱۲) در مدیریت دیاسپوراهای خاورمیانه و شمال آفریقا احساس سردرگمی کرده و ضمن شرح انسجام سنتی و واحد هویت اروپایی به هویت‌های محلی جوامع مختلف اروپایی ورود کرده و از سنت‌ها و آیین‌های محلی مناطق مختلف در اروپا به صورت آتش به اختیار می‌خواهد که برای انسجام هویتی و حفظ فرهنگ و هویت مشترک اروپاییان فعالیت کنند تا بتوانند از چالش‌های هویتی حاصل از دیاسپوراها و مهاجران خاورمیانه و آفریقا و دیگر مهاجران در امان بمانند.

<sup>1</sup> Ladani S. T., Ghobadi Z.,

<sup>2</sup> Friedman R.

<sup>3</sup> Brie



### پیشینه مهاجرت دیاسپوراها به اروپا

#### مهاجران کشورهای آفریقایی

اولین دوران مهاجرت آفریقایی‌ها به جزیره سبز نیز که به‌طور اجباری انجام می‌گردید طی سال‌های ۱۴۴۱ تا ۱۹۵۰ که در مجامع بین‌المللی نیز به دوران اسارت و یا تجارت برده از آفریقا به اروپا موسوم بوده، تجارت برده توسط مردم کشورهای انگلیس، فرانسه، اسپانیا، پرتغال، هلند، دانمارک و سوئد انجام گردیده است (Mario, 1997, p. 3). ثروتمندان در اروپا اکثراً از تجارت برده در شمال آفریقا بهره برده، بردگان را جهت استفاده و کار در مزارع و خانه‌ها خریداری می‌کردند. البته فقط تاجران دست به انجام این چنین عمل ظالمانه نمی‌زنند و خانواده‌های سلطنتی از فعالان این تجارت پررونق بودند. کشور پرتغال و خانواده سلطنتی سوئد نیز از پیشگامان این عرصه و تجارت پررونق در قاره اروپا به حساب می‌آمدند. پرتغالی‌ها نیز برای شکار انسان از آفریقا و تجارت برده در همان ابتدا مورد حمایت پاپ قرار گرفتند (Mario, 1997, p. 3). هم‌روزمان شمار آفریقایی‌های به بند کشیده شده افزایش یافت و ارزشی بزرگ و مهم را نشان داد. شکار برده بر روی دریاها به‌عنوان یک کسب‌وکار تجاری محقق شده یک واقعیت بود. از سال ۱۴۴۱ تا ۱۴۴۸ پرتغالی‌ها بیش از ۱۰۰۰ برده را از ساحل آفریقا به اسارت گرفتند. از آغاز دهه‌های ۱۴۵۰ شمار بردگان فروخته شده در بنادر لاگوس و لیسبون بین ۷۰۰-۸۰۰ نفر در سال افزایش یافت.

تجارت برده در خلال نیمه دوم دهه‌های ۱۴۰۰ با برطرف نمودن نیاز بازار داخلی در میان ثروتمندان پرتغالی و اسپانیایی، صادرات محدودی به ایتالیا و فرانسه انجام گردید. پس از به اشباع رسیدن تجارت برده در بازارهای داخلی اروپا، بردگان به آمریکا صادر می‌شدند. مثلث تجارت نیز در دوران صادرات بردگان از آفریقا به اروپا و سپس به آمریکا نام‌گذاری شد (Mario, 1997, p. 4). دور دوم مهاجرت نیز پس از جنگ جهانی دوم شروع گردید. وضعیت کشورهای اروپایی بهبود پیدا کرد و به مقصدی جذاب برای مهاجران بالقوه تبدیل شد. همچنین کشورهای اروپایی درهای خود را به روی مهاجران باز کردند تا به آن‌ها در بازسازی اقتصادی کشورشان کمک کنند. علاوه بر این، در طول دوران پس از جنگ، پیشرفت‌های تکنولوژیک در زمینه‌های مختلف، هزینه‌های مهاجرت را به شدت کاهش داد. با افزایش درآمد در کشورهای در حال توسعه به‌اندازه‌ای که مهاجرت را برای آن‌ها آسان می‌کرد، مهاجرت از کشورهای آفریقایی به کشورهای غربی به‌سرعت گسترش یافت. مهاجران شمال آفریقا، یکی از قابل توجه‌ترین تعداد مهاجران را بعد از جنگ جهانی دوم تشکیل می‌دادند. این گروه از مهاجران به‌عنوان کارگران آورده شده بودند و در طول دوره ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ تقاضای کارگر در آلمان را پاسخ می‌دادند. با این حال دولت آلمان، هرگز برای این مهاجران حقوقی دائمی و اجازه اقامت دائم در آلمان را در نظر

نگرفت و به آن‌ها حقوق شهروندی اعطا نکرد. در نتیجه، درگیری‌هایی شکل گرفت که تا به امروز نیز ادامه پیدا کرده است. تا آنجا که آمار از سال ۲۰۰۶ می‌گوید: ۲۲ درصد از شهروندان آفریقایی ساکن آلمان، با وجود اینکه در آنجا به دنیا آمده‌اند ملیت آلمانی ندارند (Remnants of Money Economics, 2015).

دوره سوم مهاجرت در هزاره سوم اتفاق افتاد، این روند از ابتدای هزاره سوم آهنگ تندتری به خود گرفت و تبدیل به امواج مهاجرت شد. بروز جنگ‌ها و منازعات قومی و محلی در کشورهای آفریقایی نقش مهمی در تشدید موج مهاجرت از آفریقا داشت (Dirk Kohnert, 2007, p.3). در این دوره مهاجران آفریقایی برای فرار از جنگ‌های داخلی و رهایی از ناامنی، قحطی و بیماری با قایق‌های نه‌چندان مطمئن تلاش می‌کردند تا به سواحل اروپا برسند (Beauchemin, 2015, p.13). البته موضوع مهاجرت و واکنش‌های ضد آن در این دوره به امری سیاسی تبدیل شده است (World Migration Report 2020, p 8).

به نقل از گزارش بین‌المللی مهاجرت سازمان ملل در سال ۲۰۲۰ نیز از بین ۱۰ کشور مبدأ مهاجران که دارای بیش‌ترین میزان مهاجر بوده‌اند، ۸ کشور آفریقایی از جمله سودان جنوبی، میانمار، سومالی، سودان، دمکرات جمهوری کنگو، جمهوری آفریقای مرکزی، اریتره و بوروندی بودند. به نظر می‌رسد که جنگ طولانی در سودان از جمله عواملی است که در تشدید روند مهاجرت از این کشور آفریقایی نقش به‌سزایی داشته و این کشور همچنان در رتبه سوم مبدأ مهاجران قرار دارد (Ibid, p. 40).

تغییرات آب و هوای جهانی و پدیده بیابان‌زایی در دو دهه اخیر، معیشت میلیون‌ها نفر در سراسر جهان مورد تهدید قرار گرفته و باعث شده است که مفهوم «پناهندگان زیست‌محیطی»<sup>۱</sup> اهمیت جدیدی پیدا کند و افراد برای به دست آوردن فرصت‌های بهتر زندگی خانه‌هایشان را ترک کنند. آفریقا نیز از این قاعده مستثنا نبوده و به نقل از گزارش بین‌المللی مهاجرت سازمان ملل در سال ۲۰۲۰ نیز ۱۶/۱ میلیون نفر در سال ۲۰۱۸ مهاجران زیست‌محیطی بودند. البته این آمار نیز هر ساله رو به افزایش است. (Ibid, p. 45) خدمات و امکانات معیشتی همچنین استعمار رسانه و وسایل ارتباط جمعی به دست اروپایی‌ها و تبلیغات وسایل ارتباط جمعی (Laeed Zaghlimi, 2016; p. 159) باعث گردیده تا مهاجران با تصور اینکه پس از مهاجرت می‌توانند به بخشی از آرزوهای خود دست یابند تن به مهاجرتی می‌دهد که مخاطرات و دشواری‌های فراوانی برای آنان دارد.

<sup>1</sup> El-Hinnawi

### مهاجران کشورهای خاورمیانه

تحقیقات متعدد نیز هر کدام بنا بر موضوع مورد بحث تقسیماتی را برای مهاجران و دیاسپوراهای خاورمیانه بیان نموده‌اند. بنا بر اهمیت تحقیق نیز مهاجرت دیاسپوراهای خاورمیانه را می‌توان به چهار بازه زمانی دسته‌بندی نموده و بیان کرد. دوره اول مهاجرت نیز پس از جنگ جهانی اول طی سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ است. همان‌طور که در بحث مهاجرت در کشورهای آفریقایی نیز بیان شد پس از جنگ جهانی دوم و پیشرفت صنعتی و تکنولوژی کشورهای اروپایی نیز، نیاز آن کشورها به نیروی انسانی کارآمد و جوان باعث شد تا مرزهای ورودی این کشورها به روی مهاجران باز شود (Shirgholami, 2008, p. 397). دوران پس از جنگ جهانی دوم بسیاری از اهل علم کشورهای اروپایی، از هجوم دیاسپوراهای خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا احساس خطر فراوان کردند ولی سیاست آن‌ها نیز جهت رفع نیاز به نیروی انسانی به‌طور موقت حضور مهاجران را توجیه می‌کرد (sabaghian & khaksar, 2016, p. 134). هجوم دیاسپوراها در این دوران اکثراً به صورت نیروهای ذکور بوده که جهت کار به آن کشورها رفته بودند و در توسعه اقتصادی اروپا نقش شکوفایی را داشتند. البته اروپاییان نیز انتظار داشتند که روند به‌مرور کاهش‌یافته ولی پس از چند دهه روند ورود دیاسپوراها و مهاجران خاورمیانه‌ای به قاره سبز اروپا افزایش داشته است.

موج دوم مهاجرت دیاسپوراها از سال ۱۹۷۰ آغاز گردید که این موج به طبع موج اول بوده و خانواده و نزدیکان دیاسپوراها و مهاجرانی که به صورت تنها در موج اول در اروپا مستقر شدند به آن‌ها ملحق شدند. موج دوم مهاجرت نیز دارای خطرات بیشتری به نسبت به اول به حساب می‌آید. گرد هم آمدن خانواده‌های دیاسپوراها و در پی آن افزایش جمعیت نیز شروع یک دگرگونی سرنوشت‌ساز در ماهیت روابط بین مهاجران کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه و مردم اروپا است (Shirgholami, 2008, p. 318). تحقیقات نشان می‌دهد که پس از گذشت چند دهه از این دوران نه تنها اسکان آن‌ها موقت نبوده بلکه جامعه و کشورهای اروپایی را مجاب کرده تا روابط اجتماعی، اعتقادات و مسائل فرهنگی آن‌ها را به رسمیت بشناسند و از مسائلی نظیر حقوق اجتماعی، رفاه، آموزش و غیره برخوردار شوند (Khani, 2017, p. 9). موج سوم مهاجرت در دهه ۱۹۸۰ به بعد رقم خورده است. این مهاجرت متأثر از فروپاشی بلوک شرق، جنگ و ناآرامی‌های اجتماعی در جوامع کشورهای اسلامی منطقه رخ داده است (Javadi et al., 2017, p. 44). بررسی‌ها نشان می‌دهد که این دوره نیز مهاجران صرفاً به خاطر مسائل کارگری وارد حوزه اروپا نشده بلکه به خاطر ناآرامی‌های موجود در کشورهای زادگاه خود از آنجا خارج شدند. خروج آن‌ها باهدف مهاجرت کامل نبوده بلکه در پی مکانی جهت استقرار و انجام فعالیت‌هایی فرهنگی در کشورهای زادگاه خود هستند.

می‌توان گفت موج سوم مهاجرت تأثیرات بسیار شگرفی را بر مسائل فرهنگی و هویتی کشورهای اروپایی داشته است. به‌طور نمونه طی ۲۰ سال اول ۶ هزار مسجد در اروپا ساخته شده است (Amghar Samir, 2007, p. 2). همچنین آمارها نشان می‌دهد که تعداد مسلمانان در کشورهای اروپایی در سال ۲۰۰۶ به ۲۰ میلیون نفر رسیده است (Bassam Tibi, 2007, p. 157). متأسفانه پس از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر تمایزهای فرهنگی مسلمانان اروپا را به چالش هویتی تبدیل کرده است (Khani, 2017, p. 4)؛ که در این دوران اروپا نیز اقدام به تبلیغ اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی نموده است (Sabbaghian, 2015, p. 2). موج چهارم مهاجرت نیز طی دو دهه اخیر رخ داده است پس از حادثه ۱۱ سپتامبر بحرانی شدن اوضاع با جنگ افغانستان، جنگ عراق، ظهور انقلاب‌های پی‌درپی موسوم به بهار عربی، ظهور گروه‌های تکفیری همانند داعش در عراق و سوریه و جنگ یمن نیز بسیاری از مردم منطقه خاورمیانه در پی محلی برای خانواده‌های خود بودند (Javadi et al., 2017, p. 45).

### رویکرد احزاب افراطی اروپا نسبت به دیاسپوراها در بحث هویت

با وجود مجموعه احزابی مانند احزاب کمونیست، سوسیالیست، سبزها، لیبرال، دموکرات مسیحی، محافظه کار و راست افراطی در سیاست قاره اروپا (Ware, 1996, p. 22)، احزاب راست افراطی تا به حال بیشترین موضع‌گیری را در قبال دیاسپوراها داشته‌اند. احزاب راست افراطی در دیدگاه‌های مختلف مانند هانیورث<sup>۱</sup> تعریف مشخصی نداشته و در دیدگاه دیگر محققان آن‌ها را همانند گروه‌های تروریستی و یا گروه‌های قاچاق مواد مخدر می‌دانند (Hainsworth, 2008, p. 7). البته بعضی محققان نیز اصطلاح بیگانگی‌هراس برای این احزاب به کار برده‌اند. برخی آن‌ها را احزاب ضد ساختاری می‌نامند که مهم‌ترین خصوصیت‌شان، به چالش کشیدن ساختار و نظم موجود و احزاب جریان‌های اصلی است (Abedi, 2004, p. 12). این رویکرد هیچ‌گاه در بین حامیان این احزاب دچار تغییر و تحول نخواهد شد. ایگنازی<sup>۲</sup> معتقد است این احزاب، محصول اختلاف جوامع مدرن پسا صنعتی است که مادیات در مرکز مطالبات نبوده و طبقه کارگر و سرمایه‌دار روبروی هم قرار نگرفته‌اند (Ignazi, 2003, p. 560). ایگنازی، با بررسی این احزاب به این نتیجه رسید که آنان قائل به قانون اساسی نظام‌های دموکراتیک نیستند و با دموکراسی نمایندگی مخالف‌اند. همچنین، به دلیل ماهیت ضدسیستمی که در این احزاب مستتر

<sup>۱</sup> Hainsworth

<sup>۲</sup> Ignazi

است، گاهی رویکرد اقتدارگرایانه اتخاذ می‌کنند (Hainsworth, 2008, p. 1). پس از پایان جنگ جهانی دوم تا دهه ۸۰ میلادی، به احزاب راست‌گرا اقبالی نشان داده نمی‌شد، اما وقوع بحران اقتصادی و افزایش میزان مهاجران در اروپا، بسترهای ظهور مجدد احزاب راست افراطی را فراهم ساخت. ورود مهاجران و شکل‌گیری بنیادگرایی در اروپا سبب اتخاذ سیاست چند فرهنگ‌گرایی توسط سیاست‌مداران غربی شد. همچنین، از منظر این گروه، روند رو به گسترش جهانی شدن اقتصاد سبب دگرگونی جامعه غرب از صنعتی به پسا صنعتی شده است (Majidi & Hatamzade, 2016, p. 63). گروه‌های راست افراطی در طی سال‌های اخیر تغییراتی در آن‌ها مشاهده گردیده که در دو طیف متفاوت عمل می‌کنند. طیف احزاب سنتی با گرایش نئوفاشیستی و طیف احزاب نوین با گرایش پوپولیسم که این طیف یعنی طیف احزاب نوین توانسته است توجهات بسیاری از کشورها مانند فرانسه، اتریش، ایتالیا، هلند و سوئیس را به خود جلب کند. یکی از دلایل اصلی این اتخاذ رویکرد میانه‌روی آن‌ها است (Ayoubi H., Noorbakhsh, 2013, p. 86).

احزاب راست‌گرای افراطی دارای گستردگی در سیاست اروپا هستند. همانطور که در جدول (۱) مشاهده می‌شود بر اساس گونه‌شناسی و جغرافیایی می‌توان آن‌ها را به پنج دسته اصلی تقسیم نمود. احزاب راست افراطی در محدوده جغرافیایی اروپای مرکزی، غرب و جنوب غربی مانند ایتالیا، اتریش، بلژیک و فرانسه دارای بنیه و اساس ملی‌گرایانه بوده است (Mudde, 2011). همچنین در کشورهای شمال و شمال غربی، کشور دانمارک حزب خلق دانمارک<sup>۱</sup>، کشور نروژ حزب پیشرفت<sup>۲</sup>، سوئیس حزب خلق مردم<sup>۳</sup> و فنلاند حزب فنلاندی‌های راستین نیز به عنوان احزاب معترض یا اعتراضی ظهور کردند. این احزاب دیدگاه و اهداف ملی‌گرایانه و فاشیستی ندارند. اعتراضات این احزاب جنبه اقتصادی داشته که نمونه بارز آن اعتراض حزب خلق دانمارک و حزب پیشرفت نروژ به بحث مالیات است. با تقویت احزاب راست افراطی در اروپا، موضوعات هویت و مهاجرت مورد تاکید این احزاب قرار گرفت (Goodwin et al., 2012, p. 17).

بخش مرکزی، شرق و جنوب شرقی قاره اروپا نیز احزاب راست افراطی که پسا کمونیستی بوده و بیشتر موضوعات فساد اقتصادی و گسترش اتحادیه اروپا مورد تاکید آن‌ها است. همچنین گروه دیگری از احزاب راست افراطی که طی چند دهه اخیر در پی تحولات سیاسی و بدون پیشینه در کشورهایی مانند

<sup>1</sup> Danish People's Party

<sup>2</sup> Norwegian Progress Party

<sup>3</sup> Swiss People's Party

هلند و سوئد ظهور کردند. این احزاب مانند حزب آزادی در هلند و حزب دموکراسی جدید در سوئد سال ۲۰۰۵ تأسیس شدند. بخش غرب و شمال غربی اروپا نیز احزاب کشورهای بلژیک، آلمان، هلند، سوئد و انگلیس نیز بر مبنای گروه‌های تندرو تأسیس گردیدند. افراط‌گرایی فرهنگی نام‌آشنای این احزاب است. همچنین حمایت آن‌ها از افکار و ایده‌های نازیسم و فاشیسم بر کسی پوشیده نیست (Art, 2011). ویژگی‌ها، افکار، اهداف و بسترهای شکل‌گیری احزاب راست افراطی در جامعه اروپایی متفاوت بوده اما وجود ویژگی‌های مشترک این احزاب در قبال بحث مهاجران، فرهنگ ملی و مذهب باعث گردیده تا در این مطالعه به عنوان مجموعه احزاب واحد در نظر گرفته شوند. دیدگاه مشترک این احزاب نیز مهاجران و به ویژه مسلمانان را دشمنان خود دانسته و مخالف همگرایی کشورهای اروپایی هستند (Majidi & Hatamzade, 2011, p. 446). این احزاب از چند دهه گذشته به شدت در حال افزایش قدرت خود هستند. با وجود تفاوت‌های عمده در شکل‌گیری و ساختار خود اما در موضوع مهاجرت، مذهب و فرهنگ ملی اشتراک نظر کاملی دارند (Goodwin et al, 2012, p. 119).

راست افراطی تأکید دارد، آن‌هایی که عضو اصیل جامعه اروپا نیستند، نباید از حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مرتبط با حق شهروندی برابر با شهروندان اصیل برخوردار شوند. در این چهار چوب، راست افراطی خود را مدافع شهروندان اصیلی می‌داند که در جوامع خود به حاشیه رانده شده‌اند و آسیب‌پذیر گشته‌اند. دیگر احزاب مانند احزاب لیبرال و سوسیالیستی هم در فرآیندهای خود بر مسئله مهاجر ستیزی و اسلام‌ستیزی در سال‌های اخیر تأکید کرده و مسئله هویت ملی جامعه اروپایی را نگران‌کننده می‌دانند که البته شاید این مسئله الگوبرداری شده از احزاب راست افراطی باشد تا بتوانند "النعلو فی النعل" مسیر احزاب راست افراطی را برای کسب محبوبیت طی نمایند (Javadi et al, 2017, p. 48-52).

احزاب راست افراطی در رأس و سپس دیگر احزاب مانند لیبرال و سوسیالیست نیز با تأکید بر موضوع ورود دیاسپوراهای خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا، خواستار ممانعت از ورود آن‌ها شده و خواستار اعمال محدودیت‌هایی در مسائل فرهنگی، اجتماعی، چند فرهنگی و غیره هستند (Dehshiri & Ghasemi, 2017, p. 5). حزب آزادی اتریش نیز از این تفکر مستثنا نبوده و سازمان اجتماعی اسلامی را در تضاد با ارزش‌های غربی می‌دانند (Goodwin et al, 2012, p. 12). این احزاب اعتقاد راسخ دارند و طی دهه اخیر نیز در تلاش برای القای افکار خود در جامعه اروپایی هستند. آن‌ها این اندیشه را که دیاسپوراها هویت ملی اروپاییان را به چالش خواهند کشید را ترویج می‌کنند. (Guibernau, 2010, p. 12).

جدول (۱): دسته‌بندی احزاب راست افراطی (Langenbacher et al., 2011)

بنیان‌های شکل‌گیری	کشور	حزب راست‌گرای افراطی	محدوده جغرافیایی
بنیان‌های ملی‌گرایانه	اتریش	حزب آزادی	اروپای مرکزی
	بلژیک	حزب منافع فلاترها	غربی اروپا
	فرانسه	جبهه ملی	غربی اروپا
	ایتالیا	ائتلاف ملی، لیگ شمال	جنوب اروپا
جنبش‌های اعتراضی	دانمارک	حزب مردم	شمال اروپا
	فنلاند	فنلاندی‌های راستین	شمال اروپا
	نروژ	حزب پیشرو	شمال اروپا
	سوئیس	حزب مردم	غربی اروپا
اقتدارگرایی پسا کمونیستی	بلغارستان	اتحادیه ملی	جنوب شرقی اروپا
	چک	مجمع جمهوری‌خواهان، حزب جمهوریخواه چک اسلواکی	جنوب شرقی اروپا
	مجارستان	جنبش برای مجارستان بهتر (جویسک)، حزب زندگی و عدالت مجارستان	اروپای مرکزی
	لتونی	جنبش خلق	شمال اروپا
	لهستان	مجمع خانواده‌های لهستانی	
	رومانی	حزب رومانی بزرگ	جنوب اروپا
	اسلواکی	حزب ملی اسلواکی	اروپای مرکزی
	اسلوانی	حزب ملی اسلوونی	اروپای مرکزی
احزاب جدید	هلند	حزب آزادی	شمال و شمال غربی
	سوئد	حزب دموکراسی جدید	شمال اروپا
افراط‌گرایی فرهنگی	بلژیک	جبهه ملی	غربی اروپا
	آلمان	حزب جمهوری‌خواهان، حزب دموکراتیک ملی آلمان، اتحادیه مردمی آلمان	غرب و اروپای مرکزی
	هلند	حزب دموکرات‌های میانه	شمال غربی اروپا
	سوئد	حزب دموکرات‌های ملی، حزب دموکرات‌های سوئدی	شمال اروپا
	انگلیس	حزب ملی بریتانیا، جبهه ملی	غرب اروپا

هراس از تقابل هویتی در احزاب راست افراطی هلند باعث شده تا منع پوشش برقع برای زنان مسلمان هلندی که آمار آن‌ها به ۱۵۰ زن می‌رسید را از دولت خواستار شدند. رئیس حزب آزادی آلمان نیز اسلام را یک ایدئولوژی سیاسی می‌داند که به هیچ‌وجه با ارزش‌های لیبرال غربی سر‌آشتی ندارد و وجود سازمان‌های اسلامی در بین مهاجران وارد شده به کشور آلمان را تهدیدی بزرگ برای این جامعه می‌داند زیرا مسلمانان در پی ارزش‌های متفاوتی با فرهنگ آلمان بوده و هویت این کشور را دچار تغییرات منفی عمده‌ای کرده‌اند (Dehshiri & Ghasemi, 2017, p. 289).

دیدگاه احزاب راست افراطی بر این استوار است که دیاسپوراهای خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا منجر به شکل‌گیری بحران هویتی در اروپا خواهد شد. دیاسپوراها باعث تنوع فرهنگی شده و با غالب دانستن فرهنگ خود نیز فرهنگ بومی را به چالش می‌کشاند؛ زیرا دیاسپوراها تلاش برای انطباق با فرهنگ بومی نمی‌کنند. البته بخشی از جامعه میزبان نیز نسبت به فرهنگ و ارزش‌های دیاسپورا های تازه وارد و نسل اول دیدگاه خوبی نداشته و آن‌ها را تهدیدی جدی علیه انسجام ملی، فرهنگ ملی و هویت ملی خود می‌دانند (Coffe, 2009, p. 322-329). دیدگاه احزاب راست افراطی بیان می‌دارد که حضور دیاسپوراها باعث افزایش بیکاری، کم‌رنگ شدن هویت ملی اروپایی، جرائم، تروریسم، عدم امنیت و چند فرهنگی شده است همچنین بیان می‌دارد که نسل‌های بعدی دیاسپوراها با داشتن حس مطالبه‌گری نیز موجب ستیز با بومیان منطقه خواهند شد (Pippa, 2004, p. 1-2).

### جایگاه هویت دیاسپوراهای مسلمان در اروپا

دیاسپوراهای خاورمیانه و شمال آفریقا بیشترین میزان جمعیت مهاجر ساکن اروپا را به خود اختصاص داده است. دیاسپوراهای خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا که دارای فرهنگ سنتی و بعضاً اسلامی هستند، همچنین فرهنگ زادگاه و فرهنگ مادری خود را فرهنگ غالب می‌دانند، باعث نگرانی‌های شدیدی در جامعه اروپا شده است. وجود جمعیت میلیونی مسلمانان در همه کشورهای اروپایی و به‌خصوص کشور بلژیک، هلند، انگلیس، یونان، بلغارستان، فرانسه و آلمان نیز باعث شده تا کشورهای مهم و تأثیرگذار قاره اروپا خطر را در کشورهای خود احساس کنند (Hackett, Conrad, 2015). با توجه به پیشرفت یک درصدی جامعه‌ی مسلمانان در قاره اروپا، در یک چشم‌انداز احتمال می‌رود تا سال ۲۰۳۰، میزان ۸ درصد از کل جامعه‌ی اروپا را مسلمانان تشکیل دهند (Javadi et al, 2017, p. 46). دغدغه مهم کشورهای اروپایی نیز تبدیل شدن آن جغرافیا به مکانی برای تبلیغ اسلام و ارزش‌های کشورهای خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا از سوی دیاسپوراهای آن کشورها است (Cesari, Jocelyne, 2014, p. 1). تحقیقات نشان می‌دهد که در



یک دهه اخیر با افزایش تعداد مسلمان قاره اروپا تجمعات مذهبی گسترده و نهادینه‌شده همچنین ترویج هویت اسلامی و ارزش‌های آن کشورها از سوی دیاسپوراهاى خاورمیانه و شمال آفریقا افزایش یافته است، که افزایش نگرانی دولت‌های اروپایی و سیاستمداران را در پی داشته است. افزایش نگرانی دولت‌مردان اروپایی به خاطر افزایش جمعیت از یک‌سو و ترویج هویت اسلامی و ارزش‌های دیاسپوراها از سوی دیگر موجب تشدید دغدغه‌های دولتمردان و سیاستمداران قاره اروپا شده است که این امر در نحوه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری قاره اروپا و در چارچوب اتحادیه اروپا تأثیرگذار بوده است.

ایده گفت‌وگوی میان فرهنگی، اسلام اروپایی و سیاست‌های ادغام‌کننده در دو دهه اخیر و مصادف بودن زمان آن‌ها با حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر باعث گردیده تا افراطی‌های اروپایی ضمن لغو این ایده نیز سیاست مهاجرت‌ستیزی، اسلام‌ستیزی و اسلام‌هراسی را مطرح و اعمال نمایند؛ که در پی این سیاست‌ها نیز محدودیت‌هایی را برای مسلمانان و مهاجران ایجاد نموده و باعث گردید بسیاری از حقوق اجتماعی را از مسلمانان و مهاجران سلب نمایند. اروپاییان نیز در راستای اسلام‌ستیزی گروه‌های سلفی و تکفیری را در پی هویت‌یابی مسلمانان ایجاد و یا تقویت نمودند که نمونه بارز آن حضور بسیاری از مسلمانان اروپایی در گروه‌های تکفیری مانند داعش و القاعده بوده است. دولت‌های اروپایی که سیاست چندفرهنگ‌گرایی را به‌ظاهر قبول کرده، رفتار مسلمانان و مهاجران را نتیجه اتخاذ سیاست‌های خود تلقی و تلاش نمودند شیوه خود را تغییر دهند (Triandafllidou, 2016). برخی از شیعیان دیاسپوراهاى خاورمیانه‌ای و اهل شمال آفریقا از این قاعده مستثنا بوده و همان نگاه منفی خود را نسبت به فرهنگ و هویت اروپاییان را حفظ نموده و بر غالب دانستن مذهب، دین، فرهنگ و هویت خود پایبند مانده‌اند. به علاوه هیچ‌گونه تمایلی را برای یکی شدن با جامعه اروپایی از خود نشان نداده‌اند. در کنار این دیدگاه‌ها نیز خصومت‌های نژادی به وجود آمده، از سوی جامعه اروپایی و احزاب راست افراطی‌ها ظاهر گردیده است.

### هویت و شاخص‌های آن در جامعه اروپا

تمدن‌های سه‌گانه<sup>۱</sup> و دوران گسسته تکامل آن‌ها نشان از این قضیه دارد که هویت اروپاییان، دسته‌ای از فرهنگ‌های مشترک است. درعین حال نیز وجود همگرایی‌ها و واگرایی‌ها یا تضاد و تقابل حس طبیعت این قاره سبز است. مفهوم هویت اروپایی سال ۱۹۷۳ در اجلاس کپنهاگ مطرح شده است. مسئله هویت

<sup>۱</sup> تمدن‌های سه‌گانه مهم شامل تمدن یونان، روم و مسیحیت

چنان برای جامعه اروپایی دارای اهمیت است که در بیانیه کپنهاگ نیز عناصر سیاسی و اقتصادی جهت تعریف هویت اروپایی استفاده چشم‌گیری داشته است. شورای کپنهاگ نیز در همان ابتدا جهت حفاظت از مسئله هویت نیز سیاست‌های اقتصادی واحدی در قبال کشورهای خاورمیانه، آفریقا و آمریکا داشتند. فرض اصلی و زیرین این بیانیه نیز بیان می‌دارد که عوامل فرهنگی و منافع سیاسی مشترک دارای بنیان‌های مشترکی هستند که می‌توانستند در نهایت هویت ملی را ارتقا دهند. بیانیه کپنهاگ نیز چارچوب‌های هویت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را مطرح کرده است (Declaration on European Identity, 2013). بحث فرهنگی، عنصر اصلی تشکیل دهنده‌ی هویت جامعه‌ی اروپایی به حساب می‌آید. فرهنگ سنتی همان بحث مسیحیت و ارزش‌های دموکراتیک نیز عنصر مشترک هویتی کل جامعه اروپایی را شکل می‌دهد. با این حال نیز هویت جامعه اروپایی به مثابه یک متغیری است که در طول دوران‌های مختلف تحت تأثیر تعامل‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بر نهادهای آن کشور اروپایی است. به گفته محققان نیز هویت اروپایی موجود نیز انسجامی مانند انسجام سیاسی کشورهای اروپایی را ندارد (Bellow, 2010). با این حال هویت جامعه اروپایی برگرفته از پیوند افراد به عنوان شهروند در قاره سبز اروپا است (Abulhassan & Nikoo, 2015, p.12).

هویت در یک تقسیم‌بندی به هویت فردی و جمعی یا اجتماعی قابل تقسیم است. البته هویت ملی یک جامعه جزء هویت جمعی یا اجتماعی بحساب می‌آید (Abul Hassani, 2009, p. 12). هویت ملی "شیوه مشترک در نحوه تفکر (ارزش‌ها، اعتقادات، هنجارها، نمادها، رویکردها)، احساسات و تمایلات یک گروه که نوعی احساس تعهد و تکلیف نسبت به آن گروه را بر می‌انگیزد" در نتیجه هویت جمعی احساس پابندی، دلبستگی و تعهد به اجتماع و گروه است. البته هدف از پابندی اعتقاد و دلبستگی به هنجارها و ارزش‌ها است و مقصود از تعهد نیز مشارکت در جهت توسعه و تثبیت ارزش‌ها و هنجارها در گروه مربوطه است. پس عناصر مشترک هویت جمعی نیز احساس تعهد و تعلق عاطفی است (Abul Hassani, 2009, p. 13). هویت ملی یک پدیده سیاسی و اجتماعی جدید و ناشی از شکل‌گیری پدیده به نام ملت<sup>۱</sup> است. چنانچه تعریف هویت ملی مربوط به مباحث فرهنگی تاریخی باشد و می‌تواند در سطح ملی مطرح باشد در این صورت مولفه‌های تاریخی، اساطیر، نمادها، وقایع تاریخی و میراث فرهنگی دارای اهمیت بیشتری هستند. ولی در ملت سیاسی همانند جامعه مهاجر مورد بحث این مطالعه و احزاب سیاسی همانند

<sup>۱</sup> ملت به گروهی از انسان‌های دارای فرهنگ، ریشه نژادی مشترک و زبان واحد اطلاق می‌گردد که دارای حکومتی واحد هستند

راست‌گراهای افراطی، سرزمین فعلی و یکپارچگی سیاسی و اجتماعی کنونی دارای اهمیت است. ترکیب شاخص‌های هویتی و ملت نیز انسجام، همبستگی و ارتباط متقابل بین افراد یک جامعه یا ملت را رقم می‌زند. وجود این عوامل باعث می‌گردد، ملت نسبت به دیگر جوامع برتری داده شود. ملت نیز بهترین و بزرگترین اجتماعی است که دارای هماهنگی و انسجام حاصل از عوامل جامعه‌پذیر و وضعیت اجتماعی است (Abul Hassani, 2009, p. 13).

البته این انسجام و همبستگی و ارتباط متقابل می‌تواند حاصل از عوامل و وضعیت اجتماعی در گذشته و یا حال باشد. جامعه اروپایی نیز با داشتن سابقه تاریخی تمدن سه‌گانه و فرهنگ سنتی مسیحیت نیز دارای شاکله‌های ملت فرهنگی تاریخی بوده همچنین برخوردار از عناصر ملت سیاسی است؛ بنابراین هویت ملی قاره اروپا نیز در دو بعد هویت ملی (فرهنگی - تاریخی) و هویت ملی سیاسی است. پس می‌توان گفت که هویت ملی مجموعه‌ای شناختی که شامل شناخت ارزش‌ها، اعتقادات، نمادها، رویکردها و رویکردها همچنین مجموعه‌ای اعتقادی (اعتقاد به شناختی) و روانی است که با تأثیرگذاری بر کنش‌های اجتماعی موجب همبستگی و انسجام در میان ملت می‌شود.

#### هویت ملی فرهنگی

فرهنگ عاملی ذهنی و روانی است که جوامع آن را از گذشتگان به ارث برده و شامل ارزش‌ها، اعتقادات، نمادها، رویکردها و احساسات است. هر یک از موارد مذکور می‌تواند در زمینه خانواده، اقتصاد، سیاست، مذهب و روابط اجتماعی مؤثر واقع شود. البته عامل ذهنی زمینه‌ساز بخش ظاهری و عینی خواهد شد. بخش عینی نیز نظام اجتماعی و کنش‌های یک جامعه را پدیدار خواهد ساخت. البته حفظ و نگهداری عوامل ذهنی و تاریخی همچنین ارزش‌گذاری آن‌ها به عنوان میراث فرهنگی یک جامعه بوده که حفظ و نگهداری آن‌ها بخش مهمی از هویت ملی بحساب می‌آید.

#### هویت ملی سیاسی

هویت سیاسی یعنی آحاد جامعه از نظر حضور فیزیکی، خود را عضو مجموعه و ساختار یک نظام سیاسی در درون مرزهای محدوده جغرافیایی و مخاطب قوانین آن محدوده محل زندگی باشند و خود را عضو آن سیستم بدانند (Abul Hassani, 2009, p. 13). داشتن اعتقاد و حس عاطفی به آن سیستم و ارزش‌های آن پس از شناخت نیز عاملی مهم در ایجاد همبستگی و ارتباط متقابل در سطح جامعه خواهد بود. سیستم سیاسی جامعه شامل جامعه سیاسی ملی که جزئی از هویت اجتماعی بوده همچنین نظام سیاسی منسجم که به ایدئولوژی، باور و اعتقاد سیاسی آن جامعه بستگی دارد. آن جامعه سیاسی باید به منبع قدرت، ساختار

قدرتی، پایداری و انسجام آن نظام سیاسی اعتقاد راسخ داشته باشند. مهم‌ترین بحث در هویت سیاسی نیز آن جامعه باید جایگاه و نقش خود را در آن نظام سیاسی به‌طور عینی مشاهده کنند.

همچنین سومین مورد از زیر مجموعه‌های سیستم سیاسی، دیدگاه جامعه نسبت به مسئولان و دولت‌مردان آن محدوده جغرافیایی است. اعتقاد نسبت به دولت‌مردان و ارتباط و تبیین نقش مردم در دیدگاه آن‌ها نقش مهمی در تعیین هویت سیاسی آن جامعه دارد. هویت سیاسی نیز موضوعی اعتقادی روانی که به درک جامعه بستگی دارد. هدف آن همیشه نظام و قدرت سیاسی حاکم در آن محدوده جغرافیایی نخواهد بود؛ زیرا بعضی از نظام‌های سیاسی حاکم فاقد مشروعیت از لحاظ جامعه خود هستند. بلکه هدف بحث، نظام‌های سیاسی هستند که آحاد جامعه از لحاظ روانی خود را عضو آن نظام تلقی کنند. همچنین نسبت به آن علاقه و پابندی داشته باشند. بعضی جوامع اروپایی و غربی نیز اعتقاد بر این دارند که برای مدیریت امور نیز وجود یک نظام منسجم به عنوان حامی اجتناب‌ناپذیر است. البته جامعه از لحاظ روانی خود را عضو آن نظام نمی‌داند. مهم‌ترین عوامل در هویت سیاسی، آحاد جامعه دیدگاه مشترکی نسبت به سه زیر مجموعه سیستم سیاسی از لحاظ عاطفی و روانی داشته باشند. بحث هویت ملی نیز همیشه دارای مفاهیم مختلفی بوده و بنا بر نگاه افراد تعریف می‌شود. حال در این مطالعه که شاخص‌های هویت ملی از نظر فرهنگی و سیاسی مورد ارزیابی قرار گرفته است هرگونه انحراف از این موازین موجب بروز بحران‌هایی در بحث هویت خواهد شد. مطالعه حاضر در بخش بعدی نیز انحرافات از موازین و شکل‌گیری بحران‌ها را مورد بررسی قرار خواهد داد.

### دیاسپوراها و بحران هویت جامعه اروپایی

بحران به معنی تنش و تضاد یا خروج از حالت تعادل و انحراف از حقیقت است. به عبارت دقیق‌تر موقعیت یا ظرف خاصی که بر اثر آن گروه یا جمع مورد نظر به سبب شرایط خاص تاریخی و یا شرایط نوظهور، از شناخت دقیق حقیقت وجودی و حقوق خویش و نیز شناساندن آن‌ها به دیگران باز مانده‌اند، به شکلی که نه تنها این گروه در این رهگذر، بین وهم و واقعیت معلق است، بلکه دیگران نیز از شناختن درست آن، عاجز می‌باشند (Haj Hosseini, 2002, p.13). این تعریف در هر موضوعی پدیدار گردد در آن حوزه بحران حاصل خواهد شد. هویت نیز در لغت به معنای یکسان و یک‌شکل شدن کامل (همبستگی) همچنین تمایز بین خودی‌ها و غیرخودی‌ها (شناخت) است (Ghol Mohammadi, 2012, p. 20). حال چنانچه این همبستگی و شناخت دچار انحراف گردد بحران هویتی حاصل خواهد شد.

پژوهش‌گران در تعریف مفهومی، دیاسپوراها را جمعیت‌های فراملی‌گرا و اعضای جوامع قومی و ملی می‌دانند که وطن خود را ترک کرده اما بخاطر تعلق خاطر و تمایز خود با دیگران، ارتباط خود را با سرزمین مادی قطع ننموده‌اند (Ionescu, 2006, p.13). با پیشرفت تکنولوژی‌های نوین که باعث کاهش مسافت‌ها گردیده است و وجود وسایل ارتباطی پیشرفته فعلی نیز کنش‌ها را بیشتر کرده و از طرفی سیاست‌گری‌ها و اعمال محدودیت‌های مختلف در قبال مردم خاورمیانه و کشورهای شمال آفریقا طی ۱۰ سال گذشته نیز میزان مهاجرت‌ها را افزایش داده است. عامل اختلاف جغرافیایی در بین مردم خاورمیانه و شمال آفریقا و اروپا نیز حذف گردیده و باعث فرورفتگی هر سه جمعیت و افزایش کنش و تعاون در بین آن‌ها شده است. حضور دیاسپوراها در خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا نیز باعث گردیده تا دو دیدگاه مهم مورد بحث و بررسی مجامع رسمی و دولتی اروپاییان صورت گیرد. در دیدگاه اول مجامع رسمی و دولتی اروپاییان نیز بر این عقیده هستند که افزایش کمی دیاسپوراها باعث می‌گردد تا روابط اروپاییان با همدیگر کاهش یافته و پراکندگی مجامع عمومی آن‌ها سبب گردد تا افراد بومی به سبب معاشرت تحت تأثیر فرهنگ‌های مهاجران و یا دیاسپوراها گردند. همچنین دیگر دیدگاه بیان می‌دارد که رشد جمعیت دیاسپوراها در خاورمیانه و شمال آفریقا نیز هویت این قاره را دگرگون خواهد کرد.

با وجود افزایش کمی که دیاسپوراها در خاورمیانه و شمال آفریقا در جوامع اروپایی دارند همچنین پراکندگی افراد و جوامع بومی اروپایی از نظر جغرافیایی نیز سازوکارها و ارتباطات اجتماعی جوامع اروپایی با دیاسپوراها در خاورمیانه و شمال آفریقا نیز افزایش یافته است که گذشت زمان در نسل‌های بعدی و حتی نسل اول هویت بومی‌های اروپایی دچار چالش خواهد شد. هویت در مرتبه اول یعنی خاص بودن، متمایز بودن، ثابت و پایدار ماندن و به جمع تعلق داشتن است (Abulhassan & Nikoo, 2015, p. 16). ولی با این تعریف نیز حفظ هویت همراه با در تعامل بودن و پایدار ماندن در هویت سنتی مسیحی خود امری دشوار و چه‌بسا غیرقابل قبول خواهد بود. لذا ایجاد تغییر در هویت بومی افراد امری اجتناب‌ناپذیر است. بسیاری از پژوهشگران بر این عقیده هستند که اروپا در حال رسیدن به ملت پسا مسیح و در حال از دست دادن عنصر اشتراکی و تاریخی همبستگی اروپاییان یعنی مسیحیت است (IPSC, 2011)؛ و این عنصر نیز روز به روز با حضور دیاسپوراها در حال تضعیف است. ربکا فریدمن و مارکوس تیل ضمن بررسی جنبه‌های فرهنگی شکل‌گیری هویت فراملی و پرداختن به چرایی وجود و تلاش برای یافتن هویت مشترک در اروپا، می‌نویسد که حس وحدت و تعلق به اروپا در مناطق جغرافیایی مختلف نیز رو به کاهش است (Friedman & Thiel, 2012, p. 47).

بررسی‌ها نشان از آن دارد که دیاسپوراها با هدف انجام فعالیت اجتماعی، فرهنگی و ایجاد تحولات در سرزمین مادری، اقدام به تشکیل نهادها، گروه‌ها و تجمعات در کشور میزبان می‌کنند. دیاسپوراها نیز در عرصه سیاست ملی و بین‌المللی به بازیگری تأثیرگذار تبدیل شده‌اند. دیاسپوراهای خاورمیانه و شمال آفریقا پس از زندگی در اروپا نیز فرهنگ سرزمین مادری خود را فرهنگ غالب دانسته و همیشه در مشاهده حوادث و مسائل روزمره نیز وجه مقایسه فرهنگ محل زندگی با فرهنگ سرزمین مادری به وجود خواهد آمد و با غالب دانستن فرهنگ سرزمین مادری خود سعی می‌کنند مطابق با فکر و عقیده خود رفتار کنند. به علاوه با وجود افزایش کمی آن‌ها و از طرفی فعالیت نهادها و گروه‌های فعال اجتماعی و سیاسی آنان در جامعه اروپایی، زمینه بحران‌های هویتی را ایجاد می‌کنند. عوامل زمینه ساز هویت اجتماعی خانواده، رسانه‌های جمعی و ساختاری کلان اجتماعی است، که با ضعف کارکرد این عناصر و یا کارکرد منفی آن‌ها، بحران هویت ایجاد می‌شود. همچنین جریان سازی‌های بین‌المللی، تنش دو کشور و رسانه‌ها عوامل ایجادکننده و عوامل بحران‌ساز هویتی در بین کشورها به حساب می‌آیند (Parvaneh & Tavakoli, 2014, p. 32).

پدیده شناخت ارزش‌ها، اعتقادات، هنجارها، نمادها و رویکردها توسط افراد یک جامعه در کانون گرم خانواده است؛ بنابراین هویت یک شخص یا هویت شخصی در خانواده شکل می‌گیرد. حال تحت تأثیر قرار گرفتن شاخص شناخت و اعتقادات خانواده اروپایی به سبب روابط اجتماعی و یا ارتباط با نهادها و گروه‌های دیاسپوراها خاورمیانه و شمال آفریقا سبب می‌شود تا اعتقاد و دلبستگی که زمینه‌ساز انسجام و همبستگی جامعه، همچنین تعهد که زمینه‌ساز مشارکت در جهت توسعه و تثبیت ارزش‌ها و هنجارهای بومی است، نقش اصلی خود یعنی هویت ملی را از دست بدهد. فرد تربیت شده توسط چنین خانواده‌ای بدلیل عدم پذیرش روانی ارزش‌ها، اعتقادات، هنجارها، نمادها و رویکردها موجود در سطح جامعه در عرصه‌های مختلف اجتماعی دچار بحران هویتی خواهد شد. رسانه‌های عمومی یکی از مهم‌ترین و موثرترین عامل در ترویج هنجارها، ارزش‌ها، اعتقادات، دلبستگی و زمینه ساز ایجاد شناخت و تعهد (زمینه‌ساز مشارکت در جهت توسعه و تثبیت ارزش‌ها و هنجارهای بومی) است. رسانه عمومی نیز به عنوان فرستنده و آحاد جامعه به عنوان گیرنده پیام البته پیام، لزوماً خواسته گیرنده پیام نبوده، بلکه فرستنده پیام، نوع پیام را انتخاب می‌کند و طبیعتاً فرستنده، بر اساس خواسته‌ها، علائق و سیاست‌های کلان آن فرهنگ، پیام را ارسال خواهد کرد، گاهی فرستنده، برای گیرنده پیام، نیاز سازی می‌کند و نیازهای جدیدی را برای او تعریف می‌کند. با دقت در این فرآیند به خوبی می‌توان به نقش رسانه‌ها در ایجاد بحران

هویت پی برد. به عنوان نمونه ایجاد بحران هویت قومی که یکی از انواع بحران‌های هویت می‌باشد، می‌تواند توسط رسانه‌های گروهی انجام پذیرد (Haj Hosseini, 2002, p. 13)، فعالیت نهادی و گروهی دیاسپوراهاى خاورمیانه و شمال آفریقا خارج از حیطه نبوده و فعالیت آن‌ها در قالب رسانه جای دارد. دیاسپوراها نیز با در دست داشتن شبکه‌های تلویزیونی، صفحات شبکه‌های اجتماعی و اخباری نیز بنا بر نیاز و مصلحت در جامعه میزبان نیاز سازی کرده و بر اساس سیاست کلان خود پیام را به گیرنده ارسال می‌نمایند. دیاسپوراها نیز با تحت تأثیر قرار دادن شاخص شناخت، اعتقادات و بعد روانی جامعه، می‌توانند جامعه میزبان را با خود هم طیف و هم رنگ نموده که این امر سبب می‌گردد تا اهداف و نیازهای دیاسپوراها در کشور میزبان و سرزمین مادری آسان‌تر تأمین گردد. هم طیف و هم رنگ شدن جامعه بومی با دیاسپوراها به سبب اختلافات تاریخی، ارزشی و اعتقادی باعث می‌گردد بعد هویت فرهنگی که شامل هنجارها، ارزش‌ها، اعتقادات، دلبستگی و تعهد دچار بحران بحران هویتی شود. وجود رسانه عمومی و حفظ روابط بین دیاسپوراها با سرزمین مادری باوجود تکنولوژی‌ها و پیشرفت‌های نوین ارتباطی و فضای مجازی، بدون شک یک جریان‌سازی بین‌المللی در بین کشور مبدأ و میزبان انجام خواهد شد که این مسئله موجب می‌گردد گروه‌های و تجمع‌های دیاسپوراها در کشور میزبان بیشتر شده و جریان‌سازی‌ها و فعالیت‌های فرهنگی آن‌ها از قبیل رسانه عمومی افزایش خواهد یافت.

ساختارهای کلان اجتماعی در واقع چارچوب اجتماعی و زندگی در جامعه است. آحاد جامعه در این ساختار به گونه‌ای عمل می‌کنند، حداکثر رضایت دیگران را جلب نمایند. با افزایش کمی دیاسپوراهاى خاورمیانه و شمال آفریقا در سطح قاره اروپا و افزایش کنش و روابط اجتماعی با جامعه اروپایی همچنین به سبب اختلافات ارزشی، اعتقادی و روانی اغلب نهادها و ساختارهای مسلط جامعه از جمله ساختار اقتصادی، ساختار خانواده و ساختار فرهنگی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. این تغییرات گرچه به یکباره انجام نمی‌شود، ولی نتیجه این فرآیند، ایجاد بحران هویت در جامعه‌ای با سابقه دیرینه فرهنگی خواهد بود. در مجموع شاید بتوان بحران ایجاد شده را تحت عنوان «بحران ایدئولوژی» معرفی کرد. تنش‌های سیاسی دو کشور از مسائل مهم بحران‌ساز هویتی است. دیاسپوراها نیز از مسائل سیاسی و تنش‌های بین‌المللی می‌توانند بهره‌برداری و مجوزهای لازم برای فعالیت در کشور میزبان را از کشور میزبان دریافت نمایند و با انجام فعالیت‌های قانونی در کشور میزبان می‌توانند عامل ایجاد کننده بحران هویتی در کشور میزبان باشند.

### نتیجه‌گیری

افزایش مهاجرت از کشورهای خاورمیانه و کشورهای شمال آفریقا به قاره اروپا به دلایل جنگ، ناامنی و قحطی طی دو دهه اخیر منجر به تشکیل نهادها و گروه‌های دیاسپورا در جامعه اروپایی گردید. احزاب

راست‌گرای افراطی و بعضی دیگر از احزاب اروپایی نیز دیدگاه مشترکی نسبت به مهاجران و دیاسپوراها در بحث بحران هویت دارند. آن‌ها اعتقاد دارند که وجود دیاسپوراها و مهاجران باعث بحران‌های هویتی در قاره اروپا خواهد شد. عوامل زمینه‌ساز هویت جمعی (هویت ملی جزئی از هویت جمعی است) خانواده، رسانه‌های جمعی و ساختاری کلان اجتماعی است. انحراف از آن‌ها بحران هویتی را پدید می‌آورد. بحران هویتی نیز در جامعه اروپایی دارای دو بُعد از جمله بحران هویتی ملی - فرهنگی و بحران هویت ملی - سیاسی است. شاخص‌های هویت ملی و جمعی مورد بررسی قرار گرفته که شاخص شناخت و اعتقاد نیز در هویت ملی - فرهنگی و شاخص روانی نیز در هویت ملی - سیاسی تأثیر دارد. افزایش کمی دیاسپوراها در چند دهه اخیر نیز باعث ایجاد چند فرهنگی در جامعه اروپایی شده است. طی چند دهه اخیر بخاطر تأثیر چند فرهنگی و روابط اجتماعی در بحث جریان‌سازی بین‌المللی، بحران هویتی بشدت از طرف احزاب راست افراطی مورد سرکوب قرار گرفته شده است. به علاوه جریان‌سازی‌های بین‌المللی، تنش دو کشور و رسانه نیز از مؤلفه‌های بحران‌ساز هویتی بشمار می‌روند. وجود دیاسپوراها و خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا که در ادوار مختلف به قاره اروپا مهاجرت کرده‌اند، باعث ایجاد فضای چند فرهنگی در جامعه اروپایی شده که این مسئله توسط گروه‌ها و احزاب راست افراطی در ادوار مختلف مورد مخالفت، انتقاد و حمله‌های شدید قرار گرفته است. البته در دو دهه اخیر احزاب راست افراطی دیگر احزاب مانند احزاب لیبرال و سوسیالیست را نیز با خود همراه کرده‌اند. وجود چند فرهنگی به خاطر وجود دیاسپوراها در بازه‌های زمانی مختلف به مرز قانونی شدن در جامعه اروپایی رسیده که با مخالفت احزاب راست افراطی مواجه شده است. این مطلب نشان می‌دهد که چند فرهنگی چنان در این قاره رخنه کرده است که توانسته توسط دیاسپوراها تا مرز قانونی شدن پیش برود. دیگر موارد ایجادکننده بحران هویتی جریان‌سازی‌های بین‌المللی است. دیاسپوراها با فعالیت‌های فرهنگی در کشور میزبان و روابط با سرزمین مادری نمونه بارز جریان‌سازی بین‌المللی به حساب می‌آیند که تأثیرات مهمی را بر کشور میزبان داشته‌اند. وجود چند فرهنگی مهر تأییدی است بر روابط اجتماعی قوی میان دیاسپوراها و جامعه بومی منطقه اروپا. مسئله دیگر تنش سیاسی میان دو کشور مبدأ و میزبان دیاسپوراها است که دیاسپوراها در اعصار مختلف از این تنش‌ها بهره‌برداری کرده و با کسب مجوز کشور میزبان و فعالیت قانونی توانسته‌اند تأثیرات بسیار مهمی در ایجاد بحران هویتی داشته باشند. از این منظر وجود اختلافات میان کشورهای اروپایی و کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه زمینه‌ساز بحران هویتی در اروپا است.

## References

Abedi, A. (2004). *Anti-Political Establishment Parties*, London: Routledge. 12.



- Abulhassan Shirazi, H., & Nikoo, H. (2015). Place of Culture in Common European Identity and the European Union Integration, *Studies of International Relations Journal (political Science and International Relations Journal)*, 9 (29), 9-41 (in Persian).
- AbulHassani, S. R. (2009). national identity elements with researchial approach, *Political Quarterly of the University of Tehran*, 38(4), 1-22(in Persian).
- Adamson, F. (2006). Crossing borders: international migration and national security, *International Security*, 31 (1), 499-501.
- Amghar, S. (2007). *Europe Islam; Challenges for Public Policy and Society*, Centre for European Policy Studies, Brussels. 2.
- Art, D. (2011). *Inside the Radical Right: The Development of Anti-Immigrant Parties in Western Europe*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Ashraf Nazari A., & Salimi, B. (2016). Multi-Culturalism, Islam and the Islamic Diaspora in France: Analysis of the problem of radical Islam, *Quarterly Journal of Political Research in Islamic World*, 6 (1), 171-194(in Persian).
- Ashtarian, K. (2003). *Cultural policy approach Tehran*, Ashna Book Publishing, 10 (in Persian).
- Ayoubi, H., & Noorbakhsh, S.N. (2013). Expansion of the extreme right in Europe, *International Relations Studies (Journal of International Relations)*, 6(3), 77-119(in Persian).
- Baser, B., & Amira, H. (2019). Diasporas from the Middle East: Displacement, Transnational Identities and Homeland Politics. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 46(2), 215–221. doi:<https://doi.org/10.1080/13530194.2019.1569308>.
- Bahmani, M. (2017). Diasporas and National Interests of the Islamic Republic of Iran in the Era of Globalization, *Political Knowledge*, 12(2), 91-116 (in Persian).
- Bassam, T. (2007). A Migration Story: From Muslim Immigrants to European Citizens of the Heart?, *The Fletcher Forum of World Affairs*, (31) winter. 157.
- Baubock, K., & Thomas, F. (2004). *Diaspora and transnationalism: concepts, theories & methods*, Amsterdam: Amsterdam university press. 21.
- Beauchemin, C. (2015). Migration between Africa AND Europe (MAFE): Reflections on the design and limits of a multi-site survey. *Population*, 70(1), 13-39. doi:10.3917/popu.1501.0013.
- Bellow, E. (2010). *European Identity: Does Europe Exist?* Retrieved from: <http://www.wirtschaft.fh-dortmund.de>.
- Brie, M. a. (2012). Cultural Identity, Diversity and European Integration, Introductory Study, *Published in Annals University of Oradea, International Relations and European Studies*, 7-20.
- Brubaker, R. (2005). The ‘diaspora’ diaspora, *Ethnic and Racial Studies*, 28 (1). 4-6.

- Butler, K. D. (2001). Defining Diaspora, Refining a Discourse Diaspora. *Journal of Transnational Studies*, 10(2), 189-219.
- Cesari, J. (2014). *When Islam and Democracy Meet: Muslim in Europe and in the United States*, New York: Palgrave. 15.
- Coffé, H.; B, H., & J., V. (2009). Fertile Grounds for Extreme Right-wing Parties: Explaining the Vlaams Blok's Electoral Success, *Electoral Studies*. 26, 322-329.
- Cohen, R. (1997). *Global Diasporas: An Introduction*. London: UCL Press.
- Cohen, R. (1997). *Diasporas, the nation-state, and globalization*, in Wang Gungwu (ed.), *Global History and Migrations*. Boulder, C.I.O: Westview Press. 263-285.
- Declaration on European Identity. (2013). (Copenhagen, 14 December 1973) Retrieved from: <http://www.cvce.eu/obj>.
- Dehshiri, M. & Ghasemi, R. (2017). *The rise of the far right and its impact on the future of Muslims in Europe*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs of the Islamic Republic of Iran. 5 and 289. (in Persian).
- Dirk, K. (2007). African Migration to Europe: Obscured Responsibilities and Common Misconceptions, *GIGA German Institute of Global and Area Studies / Leibniz-Institut für Globale und Regionale Studien*. 3.
- Ekhtiari, A.; Rafiei, R., & Arefi, B. (2018). Middle Eastern Immigrant and Europe security, *Studies of International Relations Journal (political Science and International Relations Journal)*, 11 (42), 73-110 (in Persian).
- Friedman R., & Thiel M. (2012). *European Identity and Culture: Narratives of Transnational Belonging*, Ashgate Pub Co. 46-89.
- Ghol Mohammadi, A. (2012). *National identity and globalization*. Tehran: Ney Publishing. 20 (in Persian).
- Goodwin, M.; Ramalingam, V., & Briggs, R. (2012). *The New Radical Right: Violent and Non-violent Movements in Europe*, Briefing paper, institute for Strategic Dialogue. 12.
- Guibernau M. (2010). *Migration and the Rise of the Radical Right*, Policy network. 12.
- Hackett, Conrad. (2015). *5 Facts about the Muslim Population in Europe*, 15 January, available on <http://www.pewresearch.org/>.
- haghanah, C. (2008). *Kurds and the foreign policy of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Abrar International Institute for Contemporary Studies and Research, 205 (in Persian).
- Hainsworth, P. (2008). *The Extreme Right in Western Europe*. New York/London: Routledge, 1-7.
- Haj Hosseini, H. (2002), Identity Crisis and Social Deviations, *Journal of Women's Strategic Studies*, 5(17), 4-49 (in Persian).

- Hatami, M. R., (2017), Geographical Reviewd Throughout Diaspora, *Studies of International Relations Journal (political Science and International Relations Journal)*, 10(37); 65 - 81(in Persian).
- Ignazi, P. (2003). *Extreme Right Parties in Western Europe*, Oxford: Oxford University Press, 560, DOI:10.1093/0198293259.001.0001.
- International migration\_wallchart, 2019.
- Ionescu, D. (2006). *Engaging Diasporas as Development Partners for Home and Destination Countries: Challenges for Policymakers*. Geneva International Organization for Migration, 13.
- IPSC, (2011). Europe's fear of Islam in the name of defending identity: Negative consequences for Muslims. *Quarterly Journal of Just Peace Diplomacy, International Center for Peace Studies* (in Persian).
- Javadi, A.; Mousavizadeh, A., & Mottaqi, A. (2017). The Impact of Muslim Migration on the Strengthening of the European Far Right. *Journal of Political and International Approaches*, 8(4), 38-62(in Persian).
- Khani, H. (2017). Syrian Crisis and Increasing Muslims, *Quarterly Journal of Political Research in Islamic World*, 7(3), 1-26(in Persian).
- Ladani S. T., & Ghobadi Z. (2016). Immigration of the Muslims of the North African Countries to France from 2000 to 2014: Opportunity or Threat, *Journal of Foreign Policy*, 28(4), 657-675(in Persian).
- Laeed, Z. (2016). *Colonial media and post independence experience in north Africa*, *Media e Colonialismo(s)*, 16 (29), 159.
- Langenbacher, N., & Schellenberg, B. (2011). *Is Europe on the "Right" Path? Right-Wing Extremism and Right-Wing Populism in Europe*, available at: <http://library.fes.de/pdf-files/do/08338.pdf>
- Majidi M. R., & Hatamzade A. (2016). The Rise of Radical right partis in Europe: causes and consequences, *Politic Quarterly*, 46(2), 441-455(in Persian).
- Mario, S. (1997). European Slave Trade from Africa from 1441 to the 1950s. *The text is based on an article series published in Proletären in the summer*, 3-4.
- Mudde, C. (2011). Who's Afraid of the European Radical Right? *Politics Abroad: Dssent*. 58(4), 7-11, DOI: 10.1353/dss.2011.0090.
- Parvaneh, D., & Tavakoli, A. (2014). Study of the identity of the second generation of Iranians abroad, *Socio-Cultural Development Journal*, 1(2), 23-40 (in Persian).
- Pippa, N. (2004). *Radical right*, available on [www.pippanorris.com](http://www.pippanorris.com). 1-2.
- Remnants of Money Economics, (23 June 2015), A Brief History of the Migration Phenomenon and Its Causes - Migration Story, News ID: 8810. *Journal of Business*. doi: <http://www.tejaratefarda.com/fa/tiny/news-8810> (in Persian).
- Report International Migration, 2019; 4.

- Roza, T. (2004). Rethinking the concept Of Diaspora: Connectivity and Communication in a globalised world, *Communication and Media Research Institute westinster Paper in Communication and Culture, 1. (1)*, 54.
- Sabaghian A., & Khaksar M. A. (2016). Appearances of Islamophobia and Anti – Islamism In England, *Journal of Political Sociology of the Islamic World, 4(8)*, 133-155(in Persian).
- Sabbaghian, A. (2015). Failure of Multiculturalism in Europe and its Consequences for Muslims Living in the European Countries, *Quarterly Journal of Political Research in Islamic World, 4(1)*, 1-20(in Persian).
- Safran, W. (1991). Diasporas in Modern Societies: Myths of Homeland and Return. *Diaspora: A Journal of Transnational Studies 1(1)*, 83-99. doi:10.1353/dsp.1991.0004.
- Shain, Y., & Aharon B. (2003). Diasporas and International Relations Theory. *International Organization. 57 (3)*,109.
- Sheffer, G. (1986). *A New Field of Study: Modern Diasporas in International Politics*. London: Croom Helm. 3.
- Shirgholami, K. (2008). The Social and Political Status of Muslims in Europe, *Foreign Policy Quarterly, 23(2)*, 395-448(in Persian).
- Triandafllidou, A. (2016). *Irregular Migration in Europe: Myths and Realities*, Hellenic Foundation for European and Foreign Policy(ELIAMEP) and Democritus, University of Thrace, Greece.
- Ware, A. (1996). *Political Parties and party systems*, Oxford University Press, 22.
- World migration report 2020*, 1561-5502, p. 8.